

فصل نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال چهارم، شماره پانزدهم، پاییز ۱۳۹۳
صفحات ۱۵۱ - ۱۶۸

واکاوی ساختار و کارهای قضایی فقیهان مالکی در دوره حکومت امویان اندلس (۱۳۸ - ۴۲۲ق)

سید محمد موسوی*

چکیده

امویان اندلس از ۱۳۸ تا ۴۲۲ هجری قمری، با فراز و فرودهایی، بر آن سرزمین فرمان راندند. عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن حکم موجودیت خود را در آن سرزمین اعلام کرد (۱۳۸ ق) و شانزده نفر پس از او در سالیان درازی، بر این سامان حکم راندند که آخرینشان، هشام بن محمد بن عبدالملک بن عبدالرحمان بود. آنان از سویی با خلافت عباسی و از سوی دیگر، با خلافت فاطمی نمی‌ساختند و برای ماندگاری در صحنه سیاسی و حفظ اقتدارشان، از همه ابزارهای سیاسی، مذهبی و فرهنگی بهره می‌بردند. قاضیان از آغاز دوره حکومت امویان اندلس، از میان فقیهان آشنا به مبانی دین و شیوه اجرای احکام گزینش می‌شدند و یک فقیه، رئیس آنان بود که او را حاکم برمی‌گزید و همه کارها را در این زمینه، به او وامی‌گذاشت. این نوشتار به نقش، کارها و ساختار نهاد قضاوت در دوره حکومت امویان اندلس در بازه زمانی یاد شده می‌پردازد و بر پایه منابع تاریخی در این باره، گزارش‌هایی عرضه می‌کند.

کلیدواژگان

اندلس، امویان، قضاوت، دیوان قضاوت، فقه مالکی.

۱. تاریخ دریافت ۹۳/۰۳/۱۲؛ تاریخ پذیرش ۹۳/۰۸/۰۵.

* مربی دانشگاه امام صادق(ع)، گروه معارف، تهران، ایران. Mousavee67@yahoo.com

درآمد

امویان اندلس از ۱۳۸ تا ۴۲۲ قمری با فراز و فرودهایی، بر آن سرزمین فرمان می‌راندند. عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن حکم، برپایی این حاکمیت را اعلام کرد (۱۳۸) و والیان بسیاری در درازنای سال‌های گوناگون، بدین حکومت دست یافتند. شانزده نفر در این دوره حکومت کردند. دوره امویان اندلس با حکومت هشام بن محمد بن عبدالملک بن عبدالرحمن به پایان رسید. آنان از سویی با خلافت عباسی و از سوی دیگر با خلافت فاطمی در تضاد و تقابل بودند و برای ماندگاری خود در صحنه سیاسی و دوام اقتدارشان، از همه ابزارهای سیاسی، مذهبی و فرهنگی بهره می‌بردند.

فقه‌ها در این دوره تأثیرگذارترین افراد در فرهنگ، باورها و دین مردم بودند و با توجه به گزیدگی و پذیرفتگی‌شان نزد مردم، از گروه‌های الگو برای آنان و حاکمان به شمار می‌رفتند و شیوه تعامل آنان با حکومت، الگویی برای پیروی یا سرکشی مردم در برابر حاکمان بود. فقهای مالکی از این دید، با تحفظ درباره مذهب و وظیفه‌شان درباره مردم، به سبب‌ها و دلایل گوناگون و با توجه به زمان و مکان، نقش‌هایی را در حکومت امویان اندلس می‌پذیرفتند.

فقیهان قاضی از آغاز دوره حکومت امویان اندلس، به مبانی دین و شیوه اجرای احکام میان مسلمانان آشنا بودند و از این‌رو، برگزیده می‌شدند. فقیه؛ یعنی رئیس قضات را حاکم برمی‌گزید و همه کارها را به وی می‌سپرد. به گزارش تاریخ اندلس، به‌رغم برتری و بزرگی منصب قضا در شرع، علما و فقها از نشستن بر این منصب می‌گریختند و به‌رغم اصرار حاکمان در این باره، خود را به گونه‌ای از تعهد به منصب قضا و پذیرش این مقام، برکنار می‌داشتند. برای نمونه، زیاد بن عبدالرحمن لخمی (شبتون) که با هشام بن عبدالرحمان و فقیه ابراهیم بن محمد بن باز (ابن باز قزازن) که با امیر محمد بن عبدالرحمن معاصر بود، منصب قضاوت را نپذیرفتند.

خطه‌هایی، برای رسیدگی به کارهای حکومت و مردم در دوره حاکمیت امویان اندلس پدید آمد که یکی از آنها «خطه المظالم» نام داشت و اداره‌اش بر عهده فقها و قضات بود. خطه یا دیوان مظالم، از دیوان‌های دولتی به شمار می‌رفت که در این زمان،



با نظارت قاضی کار می‌کرد. دیوان مظالم نیز دایره قضایی و انتظامی بود که کنار خطه القضاء و خطه الحسبه، کار می‌کرد و هدفش رسیدگی به حقوق کسانی بود که ادارات دولتی و صاحب‌منصبان حکومت و حتی قاضیان، ستمی بر آنان روا داشته بودند؛ زیرا کسانی چون قاضی یا محتسب، برای رسیدگی به چنین شکایاتی صلاحیت نداشتند. بنابراین، نهادی می‌بایست پا می‌گرفت که مستقل و بی‌طرف، بلکه بر آنها مسلط باشد؛ چنان‌که نهادهایی همچون دیوان عدالت اداری و سازمان بازرسی کل کشور در ساختار اداری ایران کنونی، چنین وظیفه‌ای دارند. دیوان مظالم به کارهایی می‌رسید که قاضی از رسیدگی به آنها ناتوان بود. قاضی برای رسیدگی به کارهای دیوان مظالم، صالح نبود و از دید منطقی، نمی‌بایست که چنین کاری را بر عهده می‌گرفت؛ زیرا گاهی خود قاضی یا مأموران دولتی در دعاوی دیوان مظالم، متهم بود و گمان می‌رفت که او به سود خود قضاوت کند و مصلحت خودش را بر حق، مقدم بدارد و از قاطعیت و نفوذ حکم قاضی، بکاهد. هیچ انسان نامعصومی، در این وضع از چنین لغزشی برکنار نیست و بدین سبب، قاضی در این دست نزاع‌ها، می‌بایست کس دیگری می‌بود، بلکه دیوان دیگر و نهاد مستقلی برای سامان‌دهی این کار پا می‌گرفت. از همین روی، گفته‌اند: قاضی در دعاوی دیوان مظالم، از صلاحیت قضاوت برخوردار نیست.

تعامل خُلفا با علما و فقها چنان بود که عالمان و فقیهان دریافتند برای حفظ تشکل مذهبی‌شان، به کانون قدرت باید راه یابند و همین انگیزه، گاهی به رقابت علما و فقها و گاه منازعه آنان با یک‌دیگر می‌انجامید. از این‌رو، کسب و حفظ قدرت و مشروعیت بخشیدن به آن از طریق گماشتن فقها در بدنه ساختار قدرت، نزد حاکمان ناگزیر می‌نمود. حاکمان و خلفا نیز سیاستی دو گانه را برای اداره قلمرو خود پیش گرفتند؛ یعنی با استفاده ابزاری از فقها و قضات، آنان را تنها وسیله‌ای برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خویش می‌دانستند؛ چنان‌که بتوانند از آنان بهره ببرند و کارهای خود را بیش از پیش، مذهبی و اسلامی بنمایند. هم‌چنین برای برخورداری از پشتیبانی علما و فقها، در بهبود وضع زندگی آنان می‌کوشیدند و به آنان عطایا، جوایز و اوراق بسیاری پیشکش می‌کردند و آنان را به مناصب گوناگونی چون قضاوت می‌گماشتند.

حاکم خود به فقها رخصت می‌داد تا در چارچوب حفظ احکام اسلام، در کار دولت

و ملت نیز دست ببرد، اما این دخالت می‌بایست تا جایی پیش می‌رفت که حاکم حس نمی‌کرد فقها و علما خود را در حکومت و مُلک‌داری با او شریک می‌دانند و گرنه، بسی می‌کوشید تا از قدرت و نفوذ آنان بکاهد. از دست دادن مال و قدرت و مقام در فقهای بنده زر و زور، انگیزه‌ای برای شورش در برابر حاکم وقت پدید می‌آورد، اما حاکم که نمی‌خواست هیچ کس با وی در حکومت و سلطنت شریک باشد، آنچه را فقها به گمان او به ناحق به دست آورده بودند، از آنان بازمی‌ستاند.

تعیین قضات در اندلس اموی

قضات در اندلس به چند شیوه برگزیده می‌شدند:

۱. خود خلیفه یا امیر مسئولیت تعیین و انتخاب قضات به‌ویژه گزینش‌گر قاضی القضاات را بر عهده داشت؛ زیرا قضاوت از وظایف اصلی خلیفه به شمار می‌رفت؛ چنان‌که خشنی می‌گوید: از یحیی بن یزید خواستند در اندلس قضاوت کند (الخشنی، ۱۱۴). مانند قضاوت معاویه بن صالح حضرمی در زمان امیر عبدالرحمن بن معاویه و محمد بن بشیر المعافری در زمان حکم بن هشام؛
۲. نایب خلیفه (کسی که خلیفه او را برمی‌گزید و وظایف امیر به او تفویض می‌شد)، قاضی را برمی‌گزید. هم‌چنین وظیفه گزینش ولی‌عهد، وزیر و فرمانده سپاه بر عهده او بود؛
۳. امیران منطقه‌ای و قضات منطقه‌ای (اقالیم) که آنان را بیشتر نواب خلیفه برمی‌گزیدند، درباره گزینش قاضیان سرزمین‌ها و مناطق از او رخصت داشتند. گزینش عقبه بن حجاج به فرمان مهدی بن مسلم بدین شیوه صورت پذیرفت. هم‌چنین قاضی مناطق و اقالیم که از خلیفه او را برمی‌گزید، در گزینش قاضیان از او رخصت داشت؛
۴. هیئت مشورتی خلیفه یا حاکم که البته مقامی همچون رئیس مجلس شورا به معنای امروزی‌اش نبود و تنها حاکم و برخی از فقها، علما و مقربان حاکم از این مقام برخوردار بودند و حاکم در برخی از مسائل با آنان مشاوره می‌کرد، در گزینش قاضی سهمی داشتند. برای نمونه، قاضی امیر عبدالرحمان بن معاویه با اصحابش برای انتخاب قاضی قرطبه یا هشام بن عبدالرحمان با حاجیش ابن مغیث برای گزینش مصعب



بن‌عمران و سپردن امر قضاوت به وی مشورت می‌کرد یا آمدن محمد بن‌بشیر در زمان حکم بن‌هشام برای خطة القضاء قرطبه، پی‌آمد چنین مشاوره‌هایی بود. گاهی کسی را که با مشورت خلیفه و مجلس شورا برگزیده می‌شد، اما این منصب را نمی‌پذیرفت، به پذیرش منصب وامی‌داشتند. مانند یحیی بن‌یحیی بن‌کثیر که پس از سرباززدن ابراهیم بن‌عباس از پذیرش منصب قضاوت در زمان عبدالرحمان، آن را به جبر پذیرفت (مغربی، ۱، ۹۷). هم‌چنین قاضی جماعت قرطبه را حاکم با مشورت وزرا و شخصیت‌های صاحب‌نفوذ آن‌جا برگزید؛

۵. نامزد شدن در انتخابات مردمی نیز شیوه‌ای برای گزینش قاضی بود که در این شیوه سن، بردباری، علم، پاکی، عفت، مروت و... در نامزد شدنش تأثیر می‌گذارد؛ چنان‌که ابو حزم بن‌جمهور به اتفاق و انتخاب مردم برای قضاوت اهالی قرطبه برگزیده شد. البته هیچ‌گاه در انتخاب قاضی القضاة از این شیوه استفاده نمی‌کردند.

مذاهب فقهی قضاة

اوزاعی در آغاز، هم‌مذهب اندلسیان بود، اما حاکمان اندلس، قاضیان را به پیروی از این مذهب یا مذهب خاصی وانمی‌داشتند. بنابراین هر قاضی، بر پایه رأی خود عمل می‌کرد که آن را درست و سزاوار (صائب) می‌دانست تا اینکه قضاة را در زمان امیر هشام بن‌عبدالرحمن (۱۷۰ ق)، به پیروی از مذهب مالکی ملزم کردند. دیدگاه فقه‌های قرطبه نزد مردمان غرب اندلس از حجیت برخوردار بود. برخی از فقه‌های اندلس مانند ابن‌الباجی به جواز اشتراط^۱ مذهب معین بر قضاة باور داشتند. بنابراین، اندلسی‌ها بر پایه مذهب مالکی قضاوت می‌کردند و حتی فقیه منذر بن‌سعید بلوطی که پیرو مذهب ابوسلیمان داود بن‌علی ظاهری بود، در امر قضاوت بر پایه مذهب مالک حکم می‌کرد.

بیشتر مناصب قضا در اندلس به پیروی از سیره امویان دمشق، از آن قاضیان عرب بود. هنگامی که نخستین بار غیر عربی (عمرو بن‌عبدالله بن‌لیث) به منصب «قاضی الجماعه» منصوب شد، عرب‌های اندلس اعلام کردند که به حرمت تصمیم خلیفه وقت، قضاوت وی را می‌پذیرند، اما هرگز در نماز به او اقتدا نخواهند کرد. بنابراین، امیر وقت

۱. شرط کردن.

ناگزیر عربی را برای برگزاری نماز جماعت برگزید.

قُضات اندلس بیشتر اهل فقه و حدیث بودند و به سرزمین‌های شرقی و غربی سفر می‌کردند. بغداد، کعبه علم شناخته می‌شد و از این‌رو، مقصد بیشتر سفرها به شمار می‌رفت. بسیاری از اهل فقه، به علوم گوناگون شریعت آگاه بودند و پس از تحصیل و تألیف در زمینه علوم یاد شده و سیر و سفر معطوف به آنها و گردآوری احادیث نبوی و تحقیق در صحت آنها، به منصب قضاوت منصوب می‌شدند. برای نمونه، قاضی معاویه بن صالح حضرمی از بزرگان اهل علم و راویان حدیث و در روایت حدیث، با مالک بن انس هم‌تراز بود و سفیان ثوری و لیث بن سعد (ابوحارث لیث بن سعد بن عبدالرحمن) و ابن عیینه (ابومحمد سفیان بن عیینه بن ابی‌عمران میمون هلالی) و زید بن حباب (زید بن حباب بن ریان یا رومان از حفاظ و زهاد بزرگ) که خود از بزرگان روات و فقها بودند، از وی روایت نقل کردند.

قاضی محمد بن بیقی افزون بر تألیف در زمینه علم اعراب و فقه، چیره‌دست‌ترین مردم زمان خود بر مذهب مالک به شمار می‌رفت و قاضی محمد بن خلیفه انصاری (فقیه شهیر اهل مالقه و سرپرست قاضیان آن سامان)، شرحی مفید و جامع بر موطأ مالک نوشت و قاضی بن رشد (قاضی ابوالولید احمد بن رشد الاکبر) در اصول و فقه و مسائل تطبیقی، آثار فراوان پدید آورد. هم‌چنین قُضات از علوم و تألیفات فراوان برخوردار بودند و برخی از آنان، آثار بسیاری در این زمینه داشتند. قاضی منذر بن سعید بلوطی و قاضی ابوبکر محمد بن حسن زبیدی و قاضی ابی‌الولید سلیمان باجی و قاضی ابی‌عمر یوسف بن عبدالبر، کسانی از این جرگه‌اند.

بنابراین، قاضیان اندلس به تدریس علوم شرعی نمی‌پرداختند، بلکه علوم گوناگون را می‌آموختند و کتاب‌ها و نوشته‌های فراوان از آنها به یادگار مانده است، اما نوشته‌های آنان بیشتر به مذهب مالک معطوف بود.

تشکیلات قضایی اندلس و مشرق‌زمین

مسیحیان نیز کنار قاضی مسلمانان که بر پایه قانون اسلام داوری می‌کرد قاضیانی داشتند که بر پایه «سنت نصارا» داوری می‌کردند و پس از زمانی، گروهی از مسیحیان اسلام را پذیرفتند و برخی از آنان قاضی و فقیه شدند. گسترش برخی از ویژگی‌ها از



«نظام قضایی مسیحیان» به حوزه قضایی مسلمانان در چنین وضعی، طبیعی بود. اندازه این تأثیرپذیری چنان بود که چهره تشکیلات عمومی قضا در اندلس با تشکیلات قضایی قضا در مشرق، سر تا پای، متفاوت می‌نمود. نظام قاضیان مشاور در اندلس پدید آمد و هیئتی از آنان به نام «المشوره» (شورا) بیرون آمد که همان «کوریا» (curia: مجلس سنا) در نظام قضایی روم بود. این هیئت یا کوریا، وضع قانون‌های فقهی و مشخص کردن اصول قضایی را بر عهده داشت و وظیفه قاضیان، تنها اجرای همین قانون‌ها بود.

گونه‌شناسی پیشه‌های قضایی

برخی از قضات اندلس بر خلیفه شرط می‌کردند که از اموال «فیء» به ایشان مقرری بدهد. جامه قضات اندلس همچون جامه فقها سبز بود، اما برخی از آنان نیز سفید می‌پوشیدند و شماری از آنان نیز لباس وزرا و رؤسا را به تن می‌کردند. قضات غرب اندلس عمامه می‌بستند، اما قضات شرق اندلس چنین روشی نداشتند. هم‌چنین قضات اندلس از سوار شدن بر اسبان، قاطرها، درشکه‌ها پرهیز می‌کردند و پیاده‌روی نزد آنان راجح بود.

قاضی را در آغاز «یودکس» (judex) می‌خواندند، اما بعدها واژه عربی «القاضی» به جای آن نشست که این نیز در زبان مردم به الکاالد (alcalde) بدل شد و با همین شکل به زبان کاستیلی راه یافت و تا کنون مانده است. معنای الکاالد نیز آرام‌آرام دگرگون شد و معنایی نزدیک به معنای «کدخدا»، به خود گرفت. به گمان قوی، این دگرگونی زمانی پدید آمد که بیشتر مردم مسلمان شدند و به دنبال آن حدود اختیارات قاضی عجم (مسیحیان) در حل و فصل دعاوی کاستی گرفت و - درست مانند کدخدا - جایگاهی مانند جایگاه رئیس افتخاری مسیحیان بدون وظیفه معینی، داشت. چنین دگرگونی در زمان گوت‌ها نیز در وظایف قاضیان رخ داد. در کنار قاضی ایبر، روم‌ها که judex خوانده می‌شد، گوت‌ها نیز خود قاضیانی داشتند که لاتین‌زبان‌ها با نام millenarii و عامیان با نام Theofadi، از آنها یاد می‌کردند، اما بعدها چارچوب کار قاضی ایبر - روم‌ها در دومی تأثیر گذارد؛ چنان‌که کارهای قضایی گوت‌ها را نیز بر عهده گرفت و قاضی گوت‌ها (میلیناریوس یا توفادوس) کارمند نظامی شد (خشنی، ۲۹-۲۸).

بر پایه کتاب‌های قضات و اخبار قاضیان اندلس، رسیدگی قضات به همه امور مطرح قضایی بر اثر گسترش مرزهای حکومت اسلامی ممکن نبود. بنابراین، به شرح زیر ایده تخصص در قضا مطرح شد:

۱. تخصص نوعی (تخصص بر پایه نوع دعاوی)

قاضی الجراح: قاضی جزایی، ویژه جرایم علیه تمامیت جسمانی افراد، اموال، اولاد و...؛

قاضی حوادث (الاحداث): قاضی ویژه جرایم کلان مانند محاربه و اغتشاش‌های فراگیر؛

قاضی الجند: قاضی دعوی نظامیان. برای نمونه، قاضی یحیی بن یزید تبیجی در زمان عبدالرحمان بن معاویه قاضی الجند بود؛

قاضی الרכب: قاضی دعاوی حُجاج؛

قاضی البر: قاضی ویژه دعاوی روستاییان و حومه‌نشینان؛

قاضی المناکح: قاضی خانواده برای اجرای عقد زوج‌ها، استیفای حقوق زوج‌ها و...؛
قاضی الموارث: قاضی ارث.

۲. تخصص کمی (تقسیم قضات برای رسیدگی به دعاوی بر پایه خواسته موضوع دعوا)

تا زمان آمدن عبدالرحمان به جرگه قاضیان اندلس، آن را قاضی جند می‌خواندند و از آن پس قاضی جماعت نام گرفت. خشنی می‌گوید:

از اهل علم، فراوان شنیدم که عبدالرحمان بن معاویه امام، به قرطبه وارد شد و پیشوایی را به دست گرفت. در آن روز یحیی بن یزید تجیبی قاضی بود. عبدالرحمان او را در مقام قضا باقی گذاشت و عزلش نکرد. تا پیش از ورود عبدالرحمان به یحیی و قاضیان قبل از او «قاضی جند» می‌گفتند. پس، چون فهري (= یوسف فهري) در غرناطه پناه گرفت و امیر عبدالرحمان را مجبور کرد که از مقام خود کناره‌گیری کند و شرط کرد که (این کناره‌گیری یوسف) در حضور قاضی یحیی صورت گیرد، قاضی حاضر شد و در مصالحه‌نامه نوشت: «این کار در حضور یحیی بن یزید، قاضی جماعت، انجام گرفت» (خشنی، ۲۹-۲۸).

یحیی بن یزید نخستین قاضی جماعت بود. پس از او معاویه بن صالح منصب قضا را به دست گرفت و به قاضی جماعت ملقب شد. این دگرگونی کار معقولی بود؛ زیرا همه مسلمانان در دوره والیان، سپاهی بودند و از این رو، قاضی نیز قاضی آنان بود و به کارهای قضایی آنان می پرداخت، اما پس از اینکه دولت اموی پا گرفت و افزون بر نظامیان، توده مردم را فراگرفت و اسلام رواج یافت، نام قاضی جند، به قاضی جماعت تغییر کرد. قاضی جند با قاضی عسکر متفاوت بود. منصب قاضی عسکر پس از این پدید آمد که قاضی جند، قاضی جماعت نام گرفت و ناگزیر بود همواره در پایتخت باشد و حضور قاضی ویژه ارتش که همواره سپاهیان را همراهی می کرد، ناگزیر می نمود.

یحیی بن یزید در آغاز قاضی جند بود؛ سپس با حفظ جایگاهش (پرداختن به مسائل قضایی نظامیان)، قاضی جماعت (توده مردم) شد و امیر را در جنگها همراهی می کرد. این وضع تا میانه دوره قضاوت معاویه بن صالح برقرار بود؛ سپس قاضی جماعت تنها در پایتخت به کار می پرداخت و جایگاهش بیشتر به جایگاه قاضی القضاة شبیه و رسیدگی به کارهای قضایی ارتش به قاضی دیگری سپرده شد. بنابراین، مرحله ای انتقالی در حوزه قضا در اندلس پدید آمد.

با توجه به جایگاه بلند قاضیان نزد حاکمان و مردم، کارهای دیگری نیز به آنان واگذار می شد. مانند فرمانداری شهرها، امور حسبه شهر، نماز و خطبه جمعه، نماز استسقا و آیات، نماز بر میت، منصب وزارت، سفارت و عضویت در هیئت های فرستاده به خارج، شرکت در جنگها و کارزار، ریاست پلیس و نهاد ضرب سکه.

خطة القضا در اندلس از بزرگترین خطه ها نزد خواص و عوام به شمار می آمد که به کارهای دینی می پرداخت و از آن با نام های قاضی القضاة و قاضی الجماعة یاد می کردند. تفاوت قاضی القضاة در شرق با قاضی جماعت در اندلس این بود که قاضی القضاة در بغداد یا قاهره قاضی کشور به شمار می رفت؛ یعنی قاضی منصوب به نمایندگی در دیگر اقلیمها که در عزل و نصبها تأثیر می گذارد و به همین سبب قاضی القضاة نامیده می شد، اما قاضی جماعت در اندلس، قاضی پایتخت قرطبه و جماعت (جماعت اسلامی) ساکن پایتخت بود. او تنها در حوزه قرطبه و پیرامونش نفوذ داشت

نه دیگر قاضیان شهرهای اندلس؛ یعنی دیگر قاضیان مناطق، مستقل قضاوت می‌کردند و قاضی مرکز در جاهای دیگر نمایندگانی نداشت و آن نمایندگان هم همچون قاضی جماعت یا قاضی پایتخت با حکمی برگزیده می‌شدند. قاضی جماعت هم‌چنین مشاور خلیفه و امام جماعت روزهای جمعه و عید بود. به زبان ساده‌تر، خطه قضاء برای آشکار کردن حل و فصل خطه‌ها بود و خطه قضاوت خطه کوچکی برای جدا کردن منازعات و اختلافات خرد به شمار می‌رفت. دو نظام اداری از نخستین روزهای پیدایی امویان موازی با هم پدیدار شدند: ۱. نظام اداری مسلمانان؛ ۲. نظام اداری مسیحیان. حق داوری درباره دعاوی و اختلاف‌های مسلمانان و نامسلمانان، از آن قاضیان مسلمان بود و آنان بر پایه قانون اسلامی به موضوع رسیدگی می‌کردند. از همین روی، کتابی از کتاب‌های فقهی اندلس آورده است: «مستحب است قاضی برای قضاوت در میدان جلو مسجد بنشیند تا یهودی و مسیحی و افراد ناتوان به او دسترسی داشته باشند. هرچند نشستن در جاهای دیگر مسجد هم اشکالی ندارد».

نمونه‌های بسیار اندکی از تأثیرپذیری قاضیان از عرف یا قانون جاری میان مردم اندلس در دست است. برای نمونه، خشنی در این باره می‌نویسد:

احمد بن ابی‌خالد از محمد بن عمر بن لبابه شنید که می‌گفت: من در حضور قاضی بودم که مردی نزد وی آمد و از هم‌سایه خود شکایت کرد که دود تنورش به او و دیگر هم‌سایه‌ها زیان رسانده است. ابن‌قاسم می‌گوید این از موارد ضرری است که باید جلویش را گرفت و استفاده از آن تنور، جایز نیست، اما سلیمان بن‌اسود حکم دیگری داد. او گفت که روی تنور، دودکش تعبیه کنند تا دود به خارج منتقل شود و به هم‌سایه‌ها لطمه نزند. احمد بن خالد به من گفت که محمد بن عمر (ابن لبابه) نیز همین فتوا را می‌داد و مردم را به این کار (نصب دودکش) وادار می‌کرد (همان، ۲۱).

این حکم از عرف جاری و قانون گوتی برگرفته است؛ زیرا دودکش در مشرق رایج نبود و مردم این ابزار را نمی‌شناختند و حکم به استفاده از آن، نوآوری مقتبس از محیط اندلس به شمار می‌رفت. اگر این دعوی درست باشد که راست‌ترین چهره تاریخ هر ملتی در تاریخ قانون‌گذاری آن نمایان می‌شود، بی‌گمان، جامعه اسلامی و شریعت اسلامی از این قاعده مستثنا نیست و قانون‌گذاری آغاز تاریخ اسلام نیز همچون جامعه



اسلامی آن دوران، موجودی زنده، کمال‌خواه و نوپذیر بود و هنگامی که جامعه ایستاد، قانون‌گذاری نیز در پی آن، پویایی‌اش را از دست داد.

خشنی تأکید می‌کند که کسی از قاضیان عصر اول اندلس به نام مصعب بن عمران، «نه از سنت آگاهی وسیعی داشت نه از اخبار و روایات». چگونه او با چنین وضعی قضاوت می‌کرده است؟ «زیاد بن عبدالرحمن نخستین کسی بود که فقه و حلال و حرام را به اندلس آورد». از این گفته خشنی می‌توان دریافت که قضاوت در اندلس نه بر پایه فقهی ثابت و شناخته که به پشتوانه اجتهاد و رأی و قیاس قضاوت می‌کرده‌اند.

قضاوت آن روزگار اندلس در مخالفت با احکام و فتاوی صدر تاریخ اسلام، مشکلی نمی‌دیدند. برای نمونه، قاضی محمد بن بشیر «شهادت بر دست‌خط را غیر از موارد حبس جایز نمی‌دانست و در قضاوت به سوگند با شاهد معتقد نبود». محمد بن عمر بن لبابه در حاشیه این مطلب نوشته است: «قاضی به اختلاف علما در این باب آگاه بود و می‌دانست که مالک و هم‌مسلمانان او به سوگند با شاهد اعتقاد نداشتند و بر مبنای آن حکم نمی‌کردند» (همان، ۵۰). پس قاضیان اندلس بنا بر دیدگاه خودشان داوری می‌کرده‌اند.

هم‌چنین این نکته قطعی است که قاضیان کوردوبا از فقه ویژه خود پیروی می‌کردند که نزد قاضیان مغرب و مشرق، پذیرفته نبود. این فقه قرطبی «عمل قرطبه» خوانده می‌شد که خود نشان‌دهنده خاستگاهش؛ یعنی عرف رایج و رفتار عادی مردم بود. مقری در این زمینه روایت بلندی آورده است:

بدان که به علت شکوه و عظمت اندلس، عمل آن برای مغرب حجت بود تا جایی که در احکام می‌گفتند: این از مواردی است که در قرطبه به آن عمل شده است. در این مسئله اختلاف زیادی وجود دارد که بد نیست قسمت‌هایی از آن را که لازم به نظر می‌رسد، یادآور شویم. امام ابن عرفه می‌گوید: در این باره که آیا امام (والی) می‌تواند با قاضی شرط کند که بر اساس مذهب معینی - هر چند با عقیده اجتهادی یا تقلیدی آن قاضی مخالف باشد - قضاوت کند، سه قول است:

[اول:]: طبق نظر باجی و عمل اهل قرطبه و ظاهر شرط سحنون که در هنگام انتخاب قاضی او را مشروط به قضاوت بر طبق مذهب اهل فقها مدینه می‌کرد، امام می‌تواند با

قاضی چنین شرطی بکند. ماذری صحت شرط را منوط به احتمال مجتهد بودن قاضی می‌داند؛

دوم: طرطوشی به بطلان آن معتقد است؛ زیرامی‌گوید: این شرط قرطیبیان ناشی از نادانی بسیار است؛

سوم: قولی است که ماذری از بعضی مردم (فقها) نقل می‌کند که قائل به صحت تولیت و بطلان شرط است. این قول با قیاس به یکی از اقوال در شرط فاسد در بیع گفته شده است.

این عبارت مقری به تفسیر و توضیح نیازی ندارد؛ زیرا قضات اندلس در مبانی قانون‌گذاری و تأثیرپذیری از محیط محلی و قضاوت قاضیان آن «بر مبنای عادات گذشته و تلقی کردن احکام صادره خود به عنوان «عمل» مخصوص به خویش» داوری می‌کردند. امیری که آنان را به منصب قضا می‌گماشت، بر آنان شرط می‌کرد که بر پایه مذهب معینی داوری کنند. پدیده تأثیرپذیری قانون از محیط محلی، طبیعی و معقول است؛ زیرا قانون، بخشی از زندگی عمومی است و از روی داده‌های آن متأثر و با آنها همراه می‌شود و قاضیان نیز تا زمانی که عرف و عادات مردم با اصول متعارض نباشد، ناگزیر برای آن جایی باز کنند. مالک عمل اهل مدینه را از مبانی قانون‌گذاری خود دانست و ابوحنیفه در برابر محیط عراق سر فرود آورد و مذهب خود را در چارچوب آن گنجانده؛ پس طبیعی بود که قاضیان اندلس نیز در احکام و داوری‌های خود، دیدگاه ویژه‌ای داشته باشد؛ دیدگاهی استوار بر پایه پذیرش عرف جاری و قانون محلی و تقلید که فقها آن را «نادانی بسیار» می‌نامیدند (الحجی، ۱۸۹-۲۴۴).

تقسیم‌های غیر قضایی

قضات متولی کارهای قضایی بودند، اما کارشان تنها به این بخش محدود نمی‌شود، بلکه در دیگر حوزه‌های زندگی مردم نیز تأثیرگذار بودند:

شعب رسیدگی به کار ایتم (برای نمونه، قاضی محمد بن سلیم معروف به ابن سلیم در زمان حکم المستنصر بالله این مسئولیت را به عهده داشت؛

شعب رسیدگی به کار موقوفات (مانند قاضی فرج بن کنانه که زمان حکم بن هشام و



معاذ بن عثمان ثعبانی در زمان عبدالرحمن بن حکم در این حوزه قضاوت می‌کرد؛
 شعب رسیدگی به کار سفیهان و مجانین و صدور احکام حجر و ورشکسته‌ها؛
 شعب رسیدگی به کار وصایا؛
 شعب رسیدگی به ازدواج کنیزان؛
 شعب رسیدگی به گزینش شهود و نظارت و اُمنّا و حافظان اموال.

اعضای شعب قضایی

۱. نویسنده (مقرر یا مُنشی): برخی از نویسندگان قضات اندلس گاهی هم‌زمان به نظارت بر بازار و امر به معروف و نهی از منکر و... می‌پرداختند و برخی از قضات محتاط، مُنشی نمی‌خواستند تا خود مستقیم نامه‌ها را بنویسند؛
۲. حاجب و نگهبان: این افراد تنها برای سامان‌دهی ورود و خروج متشاکیان نزد قاضیان حاضر بودند نه برای منع مردم از آمد و شد. اینان از میان متقیان و اهل صلاح گزینش می‌شدند؛
۳. قومه: پلیس گارد که وظیفه‌اش حمایت از شعب قضایی و مأموران اجرای احکام قضایی و از متقیان و اهل صلاح بود؛
۴. اُمنّا: وظیفه امینان، نگاه‌بانی از اشیای امانتی، توقیفی و وصایت اموال ایتم بود؛
۵. شیوخ: علما و فقهای که قاضی برای مشورت در احکام خود یا گرفتن اطلاعات شرعی، از آنان بهره می‌برد و گاهی برای آنان از بیت‌المال حق الزحمه در نظر می‌آورد.

لقب‌های قاضیان

قُضات اندلس را با این لقب‌ها می‌خواندند:

۱. قاضی الجند: این لقب در آغاز دوره فتوحات اسلامی پدید آمد. برای نمونه، یحیی بن یزید قاضی در زمان عبدالرحمان بن معاویه، چنین لقبی داشت؛
۲. قاضی المسدد (قاضی شهرهای کوچک). خطة القضاء در اندلس از خطط بزرگ بود که به کارهای دینی می‌پرداخت؛
۳. قاضی الجماعه (هم‌وزن قاضی القضاة در شرق اسلامی که به گفته خشنی، قاضی یحیی بن یزید تبیجی نخستین فرد ملقب بدین نام بود)؛

۴. قاضی القضاة: این منصب در شرق اسلامی شناخته نبود، بلکه اندلسیان آن را ابداع کردند. برای نمونه، قاضی ابی‌العباس بن ذکوان که عبدالرحمان بن منصور حاجب هشام بن حکم در قرطبه او را برگزید، قاضی القضاة بود؛

۵. خلیفة القاضی (کسی که قاضی او را در برخی از کارهای قضایی به جای خودش می‌نشانند).

ویژگی‌های قضاوت

قضاوت در بازه زمانی از منظرهای زیر بررسی شدنی است:

۱. مجلس قضاوت

مکانی که قاضی در آنجا بتواند به قضاوت بپردازد، از لوازم منصب قضاوت بود. این مکان می‌بایست آرام و آسوده می‌بود و مردم به آن دسترس می‌داشتند. البته قضاة مکان واحدی برای قضاوت نداشتند و بیشتر آنان در مساجد به قضاوت می‌پرداختند. برای نمونه، قاضی سعید بن سلیمان غافقی در مسجد جامع قرطبه به قضاوت سرگرم بود و برخی از قضاة بر اثر تقوای فراوان و خشیت از خداوند، گفته بودند قبری در مسجد برایشان بکنند تا همواره روز حساب را به یاد آورند. محمد بن سلیمان انصاری مالقی، محمد بن بشیر و ابراهیم بن عباس از این دست قاضیان بودند.

۲. وقت قضاوت

کار قاضیان در زمان معینی صورت نمی‌پذیرفت، اما پس از پیش‌رفت زندگی شهری و آبادانی شهرها، برخی از قضاة نیز زمان ویژه‌ای را برای قضاوت تعیین کردند. برخی از آنان جمعه‌ها قضاوت نمی‌کردند، بلکه در آن روز به کارهای عبادی و زندگی شخصی خود می‌پرداختند. برای نمونه، هنگامی که قاضی سلیمان بن اسود غافقی به منصب قضاوت منصوب شد، با امیر محمد شرط کرد که روزی از روزهای هفته، از آن خودش باشد. برخی از قضاة هم روزی را جز جمعه، برای حکم نکردن برمی‌گزیدند. برای نمونه، مصعب بن عمران که متولی امر قضاوت شد، بر امیر هشام بن عبدالرحمن شرط کرد جز شنبه و یکشنبه، در دیگر روزها به قضاوت بپردازد. گاه این قضاوت نکردن به زمان‌های خاصی چون رمضان محدود بود؛ یعنی قاضی در این ماه به قضاوت



نمی پرداخت. مانند قاضی محمد بن یبقی بن زرب که این زمان را ویژه عمل و عبادت می دانست و از قضاوت در این زمان دست می کشید.

برخی از قضات هم ساعات خاصی را از روز ویژه کار قضاوت می دانستند. برای نمونه، محمد بن بشیر معافری یک ساعت پیش از ظهر و بعد از نماز ظهر تا نماز عصر، سخنان دو طرف دعوا را می شنید و خارج از این زمان، کار نمی کرد. برخی از قاضیان زمان های دیگری به قضاوت می پرداختند و میان عشاءین یا هنگام خستگی در روز یا روزهای عید (قربان، فطر) یا روز عرفه و...، قضاوت نمی کردند.

۳. دیوان قضاوت

قضاوت در اندلس دیوان خاصی داشت. این دیوان به ضبط نام های قضات، سیره و روش، کتب و احکام آنان می پرداخت و احکام وارده و صادره، در این دیوان ها ثبت می شد. خشنی در زندگی نامه قاضی القضاة سلیمان بن اسود نوشته است هنگامی که او به اختلاس متهم شد، به کمک همین دیوان ها توانستند بی گناهی اش را ثابت کنند (خشنی، ۸۵).

۴. آیین های قضایی

مهربانی و مدارا با خصوم و استماع همه سخنان آنان و توجه به گفتارشان و بردباری در برابر کسانی که لکنت زبان و نقص بیان داشتند و در نظر آوردن این نکته که برخی از خصوم «با آنکه بر حق نیستند، بهتر استدلال می کنند و رساتر سخن می گویند و مطلب را زودتر می رسانند و به دقایق مذهب آشناترند»، از آیین های قضاوت بود؛

قاضی باید وزیران و مشاوران و دست یاران خود را از دانش مندان و افراد امین برمی گزید. گفتنی است کسان دیگری نیز قاضی را در کارش در سه حوزه فتوا، مشورت و دست یاری قضایی، کمک می رساندند؛

قاضی در برابر رفتار حاجبان و اعوان خود مسئول بود؛ «زیرا، اعمال و کردار آنان به حساب قاضی گذاشته می شود و هرگاه مانع اعمال خلاف آنها شود، عیبی متوجه قاضی نخواهد شد و مورد شک و بدگمانی قرار نخواهد گرفت»؛

قاضی پیوسته می بایست در مسجد می نشست و به شکایت شاکیان رسیدگی می کرد و خستگی اش (ملالتش) را به مردم نمی نمود و با ناتوانان و سال خوردگان، شکایا و

مهربان می‌بود و با «گم‌راهان و فروافتادگان در گرداب شبهه‌ها»، با قاطعیت و تندی رفتار می‌کرد.

دو گروه دیگر که قاضی را در اجرای وظیفه‌اش کمک می‌رسانند، «شهود» و «مزکین» نام داشتند. وظیفه شهود روشن است و مزکین، به تأیید و تصدیق دلایل (بینه‌های) خصوم می‌پرداختند. شهود بعدها در قالب هیئتی ثابت و شناخته در آمدند که در محضر قاضی بودند و او در برابر آنان مسئول بود، اما مزکین ثابت نبودند، بلکه هر یک از دو طرف دعوا حق داشت فردی را همراه خود به محکمه بیاورد تا دلایل او را تصدیق و ادعای وی را تأیید کند.^۱ اندلس در روزگار عبدالرحمان داخل، مذهب اوزاعی را مرجع نخست مسائل قضایی و قانون‌گذاری می‌شمرد.

نتیجه

قُضات در حکومت امویان اندلس از فقهای آشنا به مبانی دین و شیوه اجرای احکام درباره مسلمانان برگزیده می‌شدند. هم‌چنین حاکم فقیهی را به ریاست قضاات برمی‌گزید و کارها را به وی وامی‌گذاشت. مذهب اوزاعی نخستین مذهب اندلسیان بود، اما حاکمان اندلس، قضاات را به پیروی از این مذهب یا مذهب خاص دیگری وانمی‌داشتند. بنابراین، هر قاضی بر پایه رأیی رفتار می‌کرد که آن را درست (صائب) می‌دانست. افزون بر قاضی مسلمانان که بر پایه قانون اسلام داوری می‌کرد، مسیحیان برای خود قاضیانی داشتند که بر پایه «سنت نصارا» به داوری می‌پرداخت، اما پس از زمانی گروهی از مسیحیان اسلام را پذیرفتند و برخی از آنان قاضی و فقیه شدند.

۱. متن نامه یاد شده را در قضاات / لاندلس خشنی صص ۱۹-۲۳ ببینید، احتمال دارد که بعدها عبارتی به این نامه اضافه شده باشد اما نمی‌توان به این موضوع یقین حاصل کرد.



کتابنامه

- ****الحله السيراء**، شرح حال المستنصر، محقق: حسین مونس، ط ۱، القاهرة: الشركة العربية للطباعة و النشر، ۱۹۸۷م.
- نعنعی، عبدالحمید، **الدولة الامویان فی الاندلس**، بیروت: دارالنهضة العربیه، ۱۹۸۴م.
- مؤنس، حسین، فجر الأندلس، **دراسة فی تاریخ الأندلس من الفتح الإسلامي إلى قیام دولة الأمویة (۷۱۱-۷۵۶م)**، قاهره: الشركة العربیة للطباعة و النشر، الطبعة الأولى، ۱۹۵۹م.
- مقری، احمد بن محمد، **نفتح الطیب فی غصن الاندلس الرطیب**، محقق: احسان عباس، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۸ ق.
- المریر، سیدی محمد، **الأبحاث السامیة فی المحاکم الإسلامیة**، قدمه و نسقه الفرید البستانی، فرنکو للأبحاث العربیة - الإسلامیة، تطوان: دار الطباعة المغربیة، ۱۹۹۵م.
- المجالی، سحر عبد المجید، **تطور الجيش العربی فی الأندلس**، عمان: بی نا: ۱۹۹۶م.
- قاضی صاعد، صاعد بن احمد، **التعریف بطبقات الامم**، مقدمه و تصحیح جمشید نژاد، تهران: نشر هجرت، ۱۳۷۶ش.
- علی احمد، **القضاء فی المغرب و الاندلس منذ الفتح و حتی نهاية القرن التاسع الهجري**، دمشق: جامعه دمشق، بی تا.
- عرنوس، محمود، **تاریخ القضاء فی الاسلام**، مصر: نشر مکتبه الکلیات الازهریه، بی تا.
- ضبی، بغیة الملتمس فی تاریخ رجال اهل الاندلس، مادرید، بی نا، ۱۸۸۴.
- رساله ابن عبدون، **فی القضاء و الحسبة**، ضمن ثلاث رسائل أندلسیة فی آداب الحسبة و المحتسب، قاهره: مطبعة

- المعهد العلمي الفرنسي للأثار الشرقية
بالقاهرة، ١٩٥١م.
- خشنی، قضاة قرطبه، تصحيح سيد عزت العطار الحسيني، القاهرة: مكتبه
الخانجي، القاهرة: ١٣٧٢ق.
- خشنی، ابو عبدالله محمد بن حارث بن اسد، اخبار الفقهاء
والمحدثين، تحشيه سالم مصطفى بدری، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٩٩٩م.
- ابولطيف، خضر محمد، فقها المالكية و التجربة
السياسية الموحديّة في الغرب الاسلامي، بيروت:
دارالكتاب لبنان، ٢٠٠٩ م.
- ابو اسحاق شيرازي، طبقات الفقهاء، بيروت: چاپ احسان عباس، ١٩٧٠م.
- ابن مخلوف، محمد بن محمد، شجرة النور الزكية في طبقات
المالكية، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٣٦٠ق.
- ابن قوطيه، ابوبكر محمد بن عمر، تاريخ افتتاح الاندلس، محقق:
عبدالله انيس طباع، دارالنشر للجامعيين، بيروت: ١٩٥٧م.
- ابن فرضي، ابوالوليد عبدالله بن محمد بن يوسف الازدي، تاريخ العلماء
والرواة للعلم بالاندلس، قاهره: كتابخانه الخانجي، ١٩٨٨.
- ابن فرضي، تاريخ العلماء الاندلس، محقق: ابياري، بيروت: بي نا،
١٩٨٤م.
- رفعُ الاصر عن قضاة مصر، قاهره: دار المصر، بي تا.
- ابن بشكوال، ابوالقاسم خلف بن عبدالملك، الصله في تاريخ ائمه
الاندلس و علمائهم ومحدثيهم وفقهائهم
و ادبائهم، مطبعه السعاده، قاهره: ١٩٥٥م.
- علي بن موسى بن محمد بن عبدالملك بن سعيد الغرناطي الاندلسي، المغرب في
حلي المغرب دارالكتب العلميه بيروت : چاپ اول، ١٤١٧.